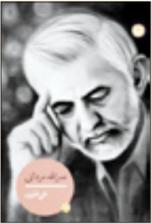


نصراله مردانی
در آیینه یک اثر نوانتشار

ادبیی که به بازسرابی ارزش‌های انقلاب پرداخت

■ محمدرضا کائینی



نگارنده تدوین مجموعه‌های سی‌قل «شخصیت‌های مانا»ی انتشارات سوره مهر را پس مفیدمی‌انگارد، چه اینکه موجب آشنایی نسل حاضر به ویژه جوانان با

مفاخر تاریخی و فرهنگی این مرز و بوم می‌شود. مدفتری که از آن سخن می‌رود، علی‌تقوی به بازروایی زندگی و زمانه نصرالله مردانی شاعر نامور انقلاب اسلامی پرداخته است. مؤلف در دیباچه این اثر، چند و چون سامان یافتن آن را اینگونه شرح داده است:

«با پیدایی زمینه‌های انقلاب اسلامی و اعتراضات مردمی، ادبیات نیز چون فرهنگ، هنر و دیگر مقولات مهم، دستخوش تغییرات شد و رفته‌رفته با رویکرد تازه جمعی از شاعران و نویسندگان برای بیان مؤلفه‌های مهم انقلاب و ارزش‌ها و آرمان‌های آن، ادبیات انقلاب اسلامی به منزله جریان‌ی تازه در ادبیات ایران شکل گرفت. در این میان، شعر انقلاب با توجه به کارکرد افغانی و تهییجی آن پیش از ادبیات داستانی انقلاب، توانست راه و مقصد خود را بیابد. بعضی شاعران از همان دوران پیش از انقلاب اسلامی، سروده‌های انقلابی خود را در قالب دفترهای شعر منتشر ساختند و جمعی دیگر تجربه اندوختند و دفترهای شعر خود را پس از انقلاب به مخاطبان عرضه داشتند. نصرالله مردانی از شاعران دسته اخیر به شمار می‌رود که بخش عمده‌ای از ذهن و ضمیر خود را معطوف به انقلاب و دفاع مقدس ساخته و حتی در تغزل‌هایش نیز فارغ از اندیشه‌های انقلابی نبوده است. عمده شعرهای مردانی که نام و آوازه او را به عنوان شاعر



زنده‌یاد نصراله مردانی

انقلاب به همگان شناساند، در دو دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ سروده شده و در سه دفتر قیام‌نور (۱۳۶۰)، خون‌نامه خاک(۱۳۶۴) و آتش‌نی(۱۳۷۰)، به چاپ رسیده‌اند.افزون بر این، او از سویی به کارهای اجرایی در حوزه‌های فرهنگ و ادب و برگزاری همایش‌ها و شب‌های شعر روی آورد و از سوی دیگر، به پرورش شاعران جوان همت گماشت و از دیگر سسو به فعالیت‌های پژوهشی پرداخت که حاصل این تلاش‌ها، منظومه ستیغ سخن (۱۳۷۱) و تصحیح دیوان حافظ(۱۳۷۴) و کار ناتمام داترالمعارف اشعار شاعران درباره اهل بیت(ع) است.

در پژوهش حاضر، کوشیده‌ام تا ضمن رعایت جانب‌انحاز، نخست به وقایع و رویدادهای مهم زندگی مردانی و سپس به آثار او بپردازم. بنابراین، این کتاب در سه فصل سامان یافت:فصل نخست، در چهار بخش به ترسیم خطوط اصلی و مهم زندگی مردانی اختصاص یافته است. در فصل دوم، دفترهای شعری مردانی به ترتیب زمان انتشارشان، به اختصار معرفی شدند تا زمینه لازم برای بررسی و تحلیل سروده‌های او در فصل سوم فراهم شود. در فصل پایانی، اشعار مردانی از منظرهای معنا، صورخیال، موسیقی و زبان، نقد و واکاوی شده‌اند. در پژوهش‌هایی از این دست که در چارچوب و حد و سامان مشخصی باید عرضه شوند، نمی‌توان در هر موضعی سخن را به درازا کشاند و تنها می‌توان اشاراتی کرد و گذشت. در واقع برای بررسی دقیق و موشکافانه تمام جوانب و زوایای سروده‌های یک شاعر، بیش از اینها باید سخن گفت و نوشت، اما در همین حد و حدود و فرصت کم، نویسنده کوشیده است تا بایسته‌های لازم در خصوص زندگی و طرز شعر و شاعری مردانی را به ایجاز بر صفحه کاغذ بیاورد تا اگر مجال‌ی برای علاقه‌مندان فراهم شد، درباره هر یک از این موضوعات، بیشتر ببیندیشند و قلم فرسایی کنند…»

■ **شاهد توحیدی**

۶۵سال پیش در چنین روزهایی، منوچهر اقبال در بی کنار رفتن حسین علاء، نخستین روزهای صدارت خویش را تجربه می‌کرد.او دقیقاً همان نخست‌وزیری بود که ششرا یط سیاسی کشور در پی کودتای ۲۸مرداد۱۳۳۲می‌طبیذ. مردی که با ملقب ساختن خویش به «چاکر» و «غلام‌جان نثار» در برابر شاه، عملاً به همه می‌فهماند که از مشروطیت، جز نامی باقی نمانده است!مقالی که در پی می‌آید، در صدد است تا با اشاراتی در باب زندگی سیاسی و دوران نخست‌وزیری اقبال، به معرفی بیشتر این سیاستمدار دوره پهلوی بپردازد. امید آنکه تاریخ پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **کردار «چاکر»**، در آیینه روایت یک دوست

مصطفی الموتی از چهره‌های شناخته‌شده فرماسونری در دوران پهلوی دوم، در دولت منوچهر اقبال معاونت نخست‌وزیر و ریاست سازمان بازرسی را بر عهده داشت.او در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و در سالیان اقامت در خارج، به نگارش کتبی درباره تاریخ معاصر ایران پرداخت. یکی از آثار او، «بازیرگان سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷» نام دارد.وی در این اثر، فصلی را به بازخوانی اخلاق و عادات مخدوم خویش، یعنی منوچهر اقبال اختصاص داده است. او به رغم آنکه در این فصل، سعی دارد تا چهره و کارنامه اقبال را منزه جلوه دهد، ناخودآگاه

درباره او به نکات مهمی اشارت برده است: «دکتر اقبال هم مثل هر انسانی، صفات خوب و نقاط ضعفی داشت که برای شناسایی نخست‌وزیران و مقامات مهم ایرانی باید هر تکه‌ای از زندگی آنان در تاریخ ثبت شود…مخالفین دکتر اقبال به او ایراد می‌گرفتند که یک استاد برجسته دانشگاه با آن مقام علمی که دارد، چرا در نامه‌ها و تلگرافات خود به شاه از کلمات جان نثار، چاکر و امثالهم استفاده می‌کرد که این از شأن و مقام او می‌گردد. یکبار موضوع را به دکتر اقبال گفتم. اظهار داشت من این نظر را تأیید می‌کنم،ولی باید بگویم دربار تشریفاتی دارد که اگر با دربار تماس دارید، باید آنها را رعایت کنید. بوسیدن دست شاه و کلماتی از این نوع، جزو تشریفات دربار می‌باشد. به خصوص این شاه که سوطن دارد، وقتی شما از محضرش مرخص می‌شوید،نفر بعدی شرفیاب می‌گردد و مطالبی به عرض می‌رساند که ممکن است موجب افزایش سوطن خود شود، باید تشریفات دربار را رعایت کرد تا از این تشدید سوطن‌ها مصون ماند. گروهی می‌گفتند: دکتر اقبال قیافه مغر عنی دارد، وقتی با افراد صحبت می‌کند سر خود را به حالت تکیه بالا می‌گیرد و این خوشایند خیلی‌ها نیست. این موضوع را هم به دکتر اقبال گفتم و اظهار داشت: من از بعضی اشخاص خوشم نمی‌آید و نمی‌توانم اظهار به دوستی با آنان بکنم، این طرز برخورد من با آنهاست، در حالی که با دوستان و نزدیکان خود چنین نیستم. مخالفین می‌گفتند: حمایت خانواده پهلوی، عامل اصلی موفقیت دکتر اقبال بود و همین حمایت‌ها موجب شد که سرانجام دختر دکتر اقبال به عقد شاهپور محمودرضا درآید و پس از جدایی از او به عقد شهیرای شفیق پسر اشرف پهلوی درآمده و اقبال را از هر جهت جزو بستگان خانواده پهلوی به حساب می‌آوردند. مخالفین به بعضی از نزدیکان دکتر اقبال ایرانی داشتند و می‌گفتند صحیح است که خود



منوچهر اقبال، نخست‌وزیری که «غلام‌جان نثار» بود

شاه سو‌عظن دارد

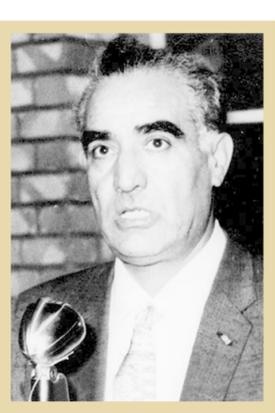
چاره‌ای جز تملق‌گویی نداریم!

دکتر اقبال در امور مالی هیچ‌گونه دخالتی نداشت، ولی برخی از نزدیکان او از امضاهای او، بهره‌برداری می‌کردند. مخصوصاً در زمان ریاست شرکت ملی نفت که خیلی از پولسازان آنجا را قبله‌گاه خود می‌دانستند…»

■ **تظاهر به فسادستیزی شَه فرموده**

بی‌تردید کودتای امریکایی ۲۸مرداد۱۳۳۲، به شدت از وجهه داخلی پهلوی دوم کاست. شاه در این دوره هم می‌خواست تاره راه را برای حاکمیت مطلقه خویش باز کند و از سوی دیگر تا حد امکان از نفرت عمومی از دستگاه سلطنت و سرسپردگان خود بکاهد. دولت منوچهر اقبال، وظیفه داشت تا در این مسیر قدم بردارد. لوابیعی مانند اصلاحات ارضی و نیز از کجا آورده‌ای؟ در چنین بستری به تصویب رسید هر چند که در نهایت، آورده‌ای برای شاه نداشت. سیدمرتضی حافظی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، این رویداد را چنین تحلیل کرده است:

«خاطره تلخ مجلس شانزدهم، شاه را بر آن داشته بود تا ضمن بی‌اثر کردن نهادهای دموکراتیک، با تصویب لوابیعی از طریق همین نهادهای دست‌نشانده، چهره دموکراتیک و فسادستیز از خود نشان دهد. منوچهر اقبال، نخست‌وزیری که این وظیفه بر عهده او قرار گرفته بود، کوشید با انجام برخی اصلاحات صوری و نمایشی، از یکسو حمایت و پشتیبانی افکار عمومی



زنده‌یاد منوچهر اقبال در دوره نخست‌وزیری



از جمله برنامه‌هایی که در دوران صدارت منوچهر اقبال، تبدیل نارضایتی عمومی مردم به ویژه کشاورزان را می‌جست، لایحه اصلاحات ارضی بود. با این همه اجرای این برنامه به دلیل موانع شرعی خویش، به‌سند مخالفت آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبایی برجوردی مرجع اعلای وقت بر خورد. با هشدارها و تهدیدات آن عالم، ولی نهایتاً شاه و دولت از اجرای این طرح، عقب نشستند و آن را به پس از رحلت ایشان موکول ساختند!



زنده‌یاد منوچهر اقبال در کنار محمدرضا پهلوی

بی‌تردید کودتای امریکایی ۲۸ مرداد۱۳۳۲، به شدت از وجهه داخلی پهلوی دوم کاست. شاه در این دوره، هم می‌خواست تاره راه را برای حاکمیت مطلقه خویش باز کند و از سوی دیگر، تا حد امکان از نفرت عمومی از دستگاه سلطنت و سرسپردگان خود بکاهد. دولت منوچهر اقبال، وظیفه داشت تا در این مسیر قدم بردارد. لوابیعی مانند اصلاحات ارضی و نیز از کجا آورده‌ای؟ در چنین بستری به تصویب رسید، هر چند در نهایت آورده‌ای برای شاه نداشت

در حالی که در شبیه غیرمحصوره اجتناب لازم نیست. مکاتبات آیت‌الله برجوردی با نمایندگان مجلس و علمای برجسته در این دوره، علت اصلی مخالفت ایشان – به عنوان رهبر دینی و معنوی جامعه – با لایحه اصلاحات ارضی را آشکارا نشان می‌دهد. برای نمونه در نامه ایشان به سردار فخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی چنین آمده است: از نمایندگان مسلمان باعث تعجب است که لایحه خلاف اسلامی را طرح کرده و در صدد تصویب آن هستند، این لایحه خلاف اسلام و شریعت است من تا زنده هستم، نخواهم گذاشت چنین خلافی در این مملکت اجرا شود… اهمیت موافقت و مخالفت آیت‌الله برجوردی به قدری بود که محمدرضا پهلوی نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد، به همین سبب نیز کشمکش‌های بسیاری بین آیت‌الله برجوردی و شاه پدید آمد و پاسخ‌شاه به مخالفت‌های آیت‌الله هرگز نتوانست دیدگاه ایشان را نسبت به اجرای این برنامه تغییر دهد تا جایی که مخالفت آیت‌الله برجوردی با اصلاحات ارضی، باعث شد تا این برنامه به قول نیکی کدی به یک کاغذپاره تبدیل شود!او هر

بین‌المللی در تأیید سلطنت پهلوی را به دست آورد و از سوی دیگر، دست نمایندگان و برخی وزرای مستقل را از دخالت در امور کلان کشور کوتاه کند. اگر چه سرنوشت لوابیخ به اصطلاح اصلاحی دولت اقبال، چیزی جز به سخره گرفتن ارزش‌های واقعی مردم‌سالاری و دموکراتیک نبود، اما جواده‌ای را که سلطنت پهلوی در آن قدرت را تنها محدود به شخص شاه می‌کرد، هموار نمود. منوچهر اقبال یکی از نخست‌وزیران دوران تحکیم دیکتاتوری پهلوی به شمار می‌رود. او که در سال‌های ثمرکز قدرت پس از کودتای ۲۸مرداد به نخست‌وزیری رسید، مجری دستورهای فرامیشی و وظیفه داشت که منمدرضا پهلوی بسود. دو مورد سابقه این امر در جایی نوشت: این برنامه

در دوران زعامت آیت‌الله برجوردی، دولت پهلوی نتوانست در فضایی عاری از مخالفت و نگرانی، برنامه اصلاحات ارضی مورد نظر خویش را اجرا کند، اما پس از رحلت آیت‌الله برجوردی، محمدرضا پهلوی اصلاحات ارضی را آغاز کرد و در مورد سابقه این امر در جایی نوشت: این برنامه یک مقام غیرمسئول که اطلاعی از شرایط دنیا نداشت، سد راه بود… آنچه می‌توان از این سخن منمدرضا پهلوی دریافت، این است که مقصود وی از یک مقام غیرمسئول، آیت‌الله برجوردی بوده است…!»

■ **کناره‌گیری ناگزیر غلام‌جان نثار**

بی‌تردید دولت منوچهر اقبال، دولت موافق طبع و علایق پهلوی دوم به شمار می‌رفت. با این همه به دلیل عدم توفیق‌وی در جلب‌نظر جامعه، ادامه حیات آن از طرف متحدان خارجی شاه به ویژه دولت آمریکا، بیهوده به نظر می‌رسید. هم از این روی آنان در صدد فرصتی بودند که عذر اقبال و دولتش را بخواهند و طریحی نو درآندازند!تقلب کرده است:

«با برگزاری انتخابات بیستمین دوره قانون‌گذاری که به صورت حزبی انجام شد، تعدادی از نامزدهای نمایندگی دو حزب میلیون و مردم پیروز شدند. از قرار گزارشانی به شاه داده شد که ساختند اسراراکبری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره می‌نویسد:

«لایحه اصلاحات ارضی مصوب اسفند ۱۳۳۸ش در مجلس شورای ملی و اردیبهشت ۱۳۳۹ش در مجلس سنا که در آن زمان همواره جنجال‌برانگیزترین بحث مطرح شده در فضای اجتماعی ایران به شمار می‌آمد، در تاریخ ۲۸مرداد ۱۳۳۹م، همزمان با تلاش دولت اقبال برای اجرای برنامه یادشده، آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبایی برجوردی مرجع اعلای وقت، آن را اقدامی علیه موازین شرع اسلام دانست و توفیقی نداشت. در شدت دولت شایان تأمل آن است اگرچه برنامه اصلاحات ارضی مطرح‌شده توسط دولت اقبال، طرح گسترده و

عظیمی در جهت تغییر مناسبات ارضی در کشور به شمار نمی‌آمد، اما از آنجا که این طرح اساساً با اصول فقه شیعی در تضاد بود، آیت‌الله برجوردی کوشیدند تا از برداشتن هرگونه قدمی در مسیر تحقق آن ممانعت کنند و در آن مخالفت با بدائنجا پافشاری کردند که دولت ناچار شد تا زمان رحلت ایشان، این برنامه را منسکوت گذارد. برنامه اصلاحات ارضی صرف نظر از دامنه و وسعت آن در دوره نخست‌وزیری اقبال، مؤید تصویب قانونی بود که با مبانی نظری و اعتقادی مذهب شیعه، مخالفت اصولی داشت. در حقیقت، به دلیل تعارض آن با یکی از ابواب مهم علم فقه، به نام شبیه محصوره و شبیه غیر محصوره بوده است، زیرا معلوم نبود که کدام یکی از زمین‌ها، واقعاً غاصبانه بوده و کدام یک غاصبانه نبوده است، در این صورت باید دست نگه داشت و اجتناب کرد، مبدا به اشکال شرعی بر خورد کند. وظیفه افراد به هنگام تحقق شبیه محصوره اجتناب و دوری است،

سیاس‌گذاری خود را به پیشگاه مبارک شاهنشاه در توجه و عنایتی که بیه اراده ملت فرموده‌اند، تقدیم می‌داریم و با توجه به مدارک مسلم درباره مخدوش و غیرقانونی بودن انتخابات، از پیشگاه ملوکانه استدعا داریم که انتخابات را در تمام کشور ابطال و فرمان تجدید انتخابات را در سراسر کشور صادر فرمایند…»

امریکایی‌ها نسبت به این انتخابات، خیلی بدبین هستند
همانگونه که در بخش‌های پیشین اشارت رفت، ابطال انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، از سر دلسوزی برای مردم یا ملالت از راه نیافتن نمایندگان واقعی مردم به پارلمان انجام نشد، بلکه اولاً تقلب در حدی گسترده بود که به آبروریزی گسترده حاکمیت منتهی گشت و ثانیاً دولت امریکا تشکیل مجلسی با آن ترکیب را به سود منافع خود در ایران نمی‌انگاشت! شاهد آن نیز نقل قول الموتی از امیرخسرو افشار است:

«امیرخسرو افشار به نویسنده چنین گفت: موقعی که معاون وزارت خارجه بودم، یک روز سفیر امریکا به دیدن من آمد و از وضع انتخاباتی که در زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال انجام شده بود، خیلی ناراحت و عصبانی به نظر می‌رسید و می‌گفت: در این انتخابات خیلی اعمال نفوذ شده و حتی شخصیتی مثل الهییار صالح را نگذاشتند از کاشان وکیل شود. ما از جریان خیلی ناراحت هستیم. من عین گفته‌های سفیر امریکا را به عرض شاه فقید رسانیدم. از قرار معلوم اعلیحضرت، مراتب را به دکتر اقبال گفته بودند که روز بعد، دکتر اقبال به من تلفن کرد و وقتی به دیدارش رفتم، موضوع را پرسید و گفتم: امریکایی‌ها نسبت به این انتخابات خیلی بدبین هستند! دکتر اقبال به فکر فرو رفت و چند روز بعد هم، موضوع استعفای او از نخست‌وزیری و ابطال انتخابات پیش آمد…»

■ **نمادی از نفرت دانشجویان نسبت به اقبال**
پس از کناره‌گیری اقبال از نخست‌وزیری، برای او در دانشگاه تهران اتفاقی روی داد که عمق نفرت دانشجویان نسبت به وی را عیان ساخت. در دوران ریاست اقبال بر دانشگاه تهران، جمعی از محصلان معترض این نهاد علمی، به سمت اوتومبیل وی هجوم بردند و آن را به آتش کشیدند. هر چند برخی از روابان از جمله مصطفی الموتی، سعی کردند تا آن را به نیروهای چپ نسبت دهند، اما واقعیت این است که این اقدام، بازتابی از نگاه بدنه دانشجوین آن دوره نسبت به اقبال بود. الموتی در «بازیرگان سیاسی»، در این باره می‌نویسد:

«واقعیه دیگر که در زمان نخست‌وزیری شریف امامی اتفاق افتاده، آتش‌زدن اوتومبیل دکتر اقبال در دانشگاه تهران بود. هسان محلی که دکتر اقبال به آن عشق می‌ورزید و خدمات زیادی به دانشگاه انجام داده بود! جریان چنین بود که دکتر اقبال از خانه‌اش که در چند قدمی دانشگاه تهران بود، اغلب روزها پیاده به دانشگاه می‌آمد. تصادف آن روز برای معالجه دندان خود با اوتومبیلی که از دربار در اختیار او گذارده شده بود، به دانشگاه تهران می‌آید که نزد دکتر حمید سیاح رئیس دانشکده دندان پزشکی – که از دوستان نزدیک او بود– برود. چند تن از دانشجویان که در سازمان‌های چپ و جبهه ملی فعالیت داشتند، در صدد بر می‌آیند که مزاحمتی برای دکتر اقبال فراهم کنند! اقبال تعدادی دانشجو از دانشکده‌های مختلف به خصوص دانشکده فی‌راخبر می‌کنند و تا سر و کله دکتر اقبال پیدا می‌شود، به سوی او رفته و با فریاد جان‌نثار، او به وحمله می‌کنند.

آتش زده و با خوردن شیشه‌ها و مضرپودر در مقامات دانشگاهی و شکستن میزها و صندلی‌ها، وضع را مختل می‌کنند که مقامات انتظامی، از ترس خطر انهدام دانشگاه وارد محوطه شده و پس از زد و خورد شدیدی، امنیت در دانشگاه برقرار می‌گردد. مقامات دولتی می‌گویند اگر نیروهای امنیتی دخالت نمی‌کردند، کشتار و خسارات فراوانی روی می‌داد…»

■ **انقض‌شاه از تخلفات اقبال در شرکت نفت**
اقبال پس از برکناری، مدتی رئیس دانشگاه تهران بود و پس از آن، اقامت در خارج را برگزید. وی پس از با جگشت به ایران، به ریاست شرکت نفت برگزیده شد و تا پایان حیات در سال ۱۳۵۶ نیز در این منصب ماند. شماعی از عملکرد او در این سمت، به شرح ذیل آمده از سوی حسین فردوست روایت شده است:

«اقبال در رأس شرکت نفت قرار گرفت و تا زمان فوتش، در همین شغل بود. در دوران او، شرکت نفت زدی‌های فراوان شد و من موارد بارز را به محمدرضا گزارش کردم. چند نفر از مقامات عالی از کار بر کنار و تحت تعقیب قرار گرفتند، اما پرونده در دادگستری بسته شد! در دوران ریاست او بر شرکت نفت، بین اقبال و مستوفی (رئیس پتروشیمی) دادماً جدال بود. اقبال پتروشیمی را تابع خود می‌دانست و مستوفی پتروشیمی را سازمانی مستقل می‌دانست. مستوفی اکثر ا به دفتر نفت من آمد و با وجودی که خود با محمدرضا ملاقات می‌کرد، میل داشت اشکالش را از طریق دفتر به اطلاع او برساند. من به او کمک می‌کردم و محمدرضا جانب مستوفی را می‌گرفت، ولی دکتر اقبال به ایجاد ناراحتی برای او ادامه داد…»